

رد پای یاجوج و ماجوج

در

ادبیات، روانشناسی و فرهنگ عامه

مسعود راسی فر

انتشارات
روزگار

سرشناسه	: ربیعی فر، مسعود، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: ردپای یاجوج و ماجوج در ادبیات، روان‌شناسی و فرهنگ عامه / مسعود ربیعی فر
مشخصات نشر	: تهران: روزآمد، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۸۵ ص.
شابک	: ۸ - ۷۳ - ۷۲ - ۵۹ ۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: یاجوج و ماجوج
موضوع	: *Gog and Magog
موضوع	: ادبیات فارسی - ایران - تاریخ و نقد
موضوع	: Persian literature - Iran - History and criticism
موضوع	: روان‌شناسی -- تحقیق
موضوع	: Psychology -- Research
موضوع	: فرهنگ عامه -- ایران
موضوع	: Folklore--Iran
رده‌بندی	: BP۸۸/۱۳۹۵۵۵/۴ ر ۲ /
رده‌بندی	: ۱۵۶/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۴۲۰۹۱



تلفن: ۰۹۶۶۹۱۸ - ۰۲۱ هم‌ا: ۰۹۱۳۶۲۸۶۰

RoozayeAdab@yahoo.com

ردپای یاجوج و ماجوج در ادبیات، روان‌شناسی و فرهنگ عامه مسعود ربیعی فر

حروفچینی و صفحه‌آرایی: آرشیو روز

لیتوگرافی و چاپخانه: نوبخت

ناظر چاپ: ایرج کیا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۸ - ۷۳ - ۷۲ - ۵۹ ۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت ۸۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

تهران، خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، بن‌بست شهرزاد، پلاک ۶، زنگ ۴

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه.....
مقدمه.....	۵.....
بخش اول.....	۱۱.....
مفاهیم.....	۱۱.....
یأجوج و مأجوج در قرآن.....	۱۲.....
اسکندر ذی القرنه.....	۱۶.....
«دجال».....	۱۹.....
یأجوج و مأجوج و رابطه آن با نسل و خیال آدمی.....	۲۲.....
گذری به ابیات بوعلی درباره نفس.....	۲۵.....
بخش دوم.....	۳۵.....
یأجوج و مأجوج در ادبیات.....	۳۵.....
بحثی درباره خیال.....	۵۸.....
بخش سوم.....	۷۱.....
یأجوج و مأجوج در فرهنگ نمادها.....	۷۱.....
نشانه‌شناسی و ربط آن به موضوع یأجوج و مأجوج.....	۷۷.....

از نکر و خیالات چو یاجوج و چو ماجوج
 هر یک در خور و چون لعبت چین شد
 «مولانا»

شاید از خود به سید در جهان مدرنی که سیستم و شبکه اطلاع‌رسانی به گونه‌های مختلف جور و اجوری از در و دیوار دنیای تکنولوژی و فضاهاى مجاز، بی‌درنگ و بی‌در پی سرریز می‌شود، موضوعی در قد و قواره کتاب سید در چه محلی از اعراب خواهد داشت؟ راستش موضوع و محتوای کتاب و نوشتار حاضر چیزی نیست که کلاً به گذشته‌های دور و دراز تعلق داشته باشد. دنیای معاصر بی‌آنکه خود بداند و بدین نکته اشاره داشته باشد در واقع در شاکله و ساختاری از یاجوجی و ماجوجی گرفتار آمده است. آگاهی بدین مسأله جز برای فرهیختگان و دردشناسان، برای مبتدیان به آن کمی مشکل خواهد بود.

اینکه مصرف بی‌رویه از هر شکل و هر نوع و در هر سطح و عمقی چون زنجیر، بر دست و پای بشر امروزی سنگینی می‌کند آیا حکایت از ماجوج‌شدگی و یاجوج‌بودگی او ندارد؟ اینکه آمار پاشیده شدن مهر و عطوفت از خانواده‌ها دم به دم در حال زیاد شدن است^(۱) و یا

اینکه هر لحظه آدم‌ها متلّون و بوقلمون صفت در خلع ولبسی رنگارنگ به‌سر می‌برند بدون اینکه به ژرفای تعویض شده‌ها و تبدیل شده‌هایشان بیندیشند، خود نشان و نشانه‌ای از حلول روح یاجوجی و صفت ماجوجی در آنها نیست؟ آن اقوام که دیروز تاریخ نامشان را با عنوان یاجوج و ماجوج ثبت و ضبط کرده، اگر بوده‌اند، مسئولیت تخریب و تار و مار کردن محیط و اقوام اطراف خود را داشتند بی‌آنکه به تربیتی و آموزه‌ای پرورش شده و یا قوام یافته باشند! اما و بعد اما، ما روزگار ما که در بوق و شیپور تبلیغات رسانه‌ای و فرهنگ‌های آن به آن می‌دمیم، چگونه و چه‌سان است که از پس سالیان دور و دامن سایه و نمی از آن شیخ نحس و نامیمون را در ظرف وجودمان به عایت گرفته‌ایم؟!

روانکاو و روانکاوی جدید از بس که برای سامان دهی فکر معیوب و خیال خراب بشریت جدید کوشیده‌اند گویی که خود به سایش افتاده و در تدارک تجدید قوا و تقویت نمودن آن توسط نیرو دهنده دیگری باید باشند. ما تصور می‌کنیم به چیزی رسیده ایم یا چیزی برای ارائه داریم، اما خوب که بنگریم خواهیم دید که در درون حبابی از تصور محبوسیم و به تصور رتور شوپنهاور^(۳) (۱۷۸۸-۱۸۶۰ م.) ما در میان جهانی همچون به‌رور اراده زیست می‌کنیم، اما چاره‌ای نیست درعین حال که باید تصور فرض را مبنا قرار داد ولی نباید در آن متوقف شد زیرا همچنان به تصور، راهگشا به سوی قله‌های رفیع است، بیم انداختن آدمی در چاله‌های قهقرا نیز از آن می‌رود و بسیاری از رنج‌های ما آدمیان از همین نقطه شروع می‌شود که حال خود را مبنای همه‌ی احوال و اطوار جهان فرض می‌کنیم!

مدیریت بر جهان تقریباً بی‌مدارا شده است و فرهنگ‌ها، خود به هزاران درد بی‌درمان، آلوده و ناپاک گشته‌اند. اینجاست که آن شعر معروف را باید یاد آورد که: هر چه بگندد نمکش می‌زنند / وای به روزی که بگندد نمک^(۳).

بیشتر از این، سایبان خنکای فرهنگ و اندیشه به زیور و زینت کردار و گفتار مدعیان و طرفدارانش آراسته بود، اکنون دیگر خود نزدیک است که به خرابه‌ای تار و مار شده تبدیل شود که اولویت فوری درمان این مریض از پا افتاده یعنی فرهنگ است.

چاره چیست؟ در نگاه و نکته اول ما هیچ راهی نداریم جز سرپا نگاه داشتن ننگ فرهنگ. فرهنگی که نه خود بی‌مشکل باشد، بلکه مشکلاتش به علت دو بودن از روح زمانه و همچنین از مشکل دار بودن اهالی فرهنگ، خود مزید بر علت شده است.

یاجوج و ماجوج در نفس اژدها سفت و ازدها خوی آدمی است که به جای پرداختن به تعالی، مدارا مدیریت با خلق و روزگار، خود و روزگارش را به چنان چالشی درانداخته که باستی از روح قدیسان بزرگ عالم وجود در مدارا و درمانش مدد گیرد و در بهبود آن کوشید.

اگر روانکاوانه و فیلسوفانه بنگرید شگفت‌زده خواهید شد زمانی که ببینید انسان امروزی برای خرید اشیای تزیینی و تلو سیون محل کار و زندگیش ساعت‌ها و روزها وقت صرف می‌کند اما برای دانستن نکته‌ای تربیتی و مفید، مدام خستگی‌اش را به رخ می‌آورد و از عملی کردن و اجرایی کردن آن مسائل طفره می‌رود.

ذهن و روح ما محیط و زمینه مناسبی برای رشد و پرورش ویروس‌های فکری و فرهنگی است. هر زمان برای آلوده‌تر کردن

فکرمان، ویروسی شبه اندیشه و فکر تعبیه کرده‌اند و جدی‌تر از آن اینکه، بدر آوردن یک ویروس بیماری‌زا آسان‌تر از بدر آوردن ویروس و میکروب فکری و فرهنگی است. در اینجا نقش رسانه‌ها در شناسایی و تشخیص و تحلیل این بیماری‌های فرهنگی بسیار ضروری و غیرقابل انکار است. این رسانه‌ها درعین آنکه بودشان از به‌دشان بهتر است ولی نقش‌شان چون چاقوی دو دم است، از هر دو دم خواهند برید آنگاه که در ذهن و روح ما^(۴) برای جرح و حدبال‌سان آن نگری موجود نباشد!

این کتاب به عین اینکه نگاهی به تاریخ دارد ولی خواستش فرا تاریخی است، حال ما را هدف گرفته و در پی تغییر و یا درنگ درحالی است به اکنون در آن در گذار و گذریم.

نمی‌دانم صحیح است که بگوییم جهان با بشریت به سربی مهری افتاده و یا بشریت با خود و خود را؟

نیک بنگرید، جنگ‌ها، کشاکش‌ها، سر به اطاعت الهه‌های دروغین نهادن و حتی آنگاه که خدای را می‌توانیم، وقتی به فکر معوض برای اطاعتش باشیم در واقع الهه‌یی را برای تعویض کرده-ایم! بنابراین حرکت در این گوی غلتان یعنی زمین و زندگی بسیار ظریف و نکته‌سناجانه توقع می‌رود.

ما درعین مدرنیتی پر زرق و برق و مدرنیتی ابراز، دارای ساختار عقلانی مدرن نشدیم. منظور نگاه کلان و کلی به ساختار اندیشه در جهان است و گر نه از این نکته غافل نبوده و نیستیم که پویش‌ها و کوشش‌های علمی تا به همین درجه هم اگر نبود، بشریت و عقلانیتی نیز نبود ولی این‌ها کافی و وافی نبوده و نخواهد بود.

به زن به جای نگاهی الاهی و ملکوتی و یا نگاهی انسانی، شهوی و غریزی و آشناک و گناه‌آلود و نگریستن، زنی که در حق او باید گفت: «چون خنده‌های نمکین از یک حیرت الاهی است» و به مرد فقط وسیله‌ای برای آوردن روزی به منزل و یا جسمی قوی که در مقابل سدی سدید از خود جنمی برای من بودن نشان می‌دهد، به پول، فقط وسیله‌ای برای سگ دو زدن و فرا چنگ آوردنش، به حیانت و زندگی وسیله‌ای برای تفاخر و رجزخوانی، و به حکومت و دولت وسیله‌ای برای سرکوب، نه به قصد استفاده برای رفاه و پرستاری از ملت، بامعه، و چند و چندین عیب و عیوب دیگر در نگاهمان چون بیهوشی از درست دیدن مان شده است. باید عینکی دیگر به چشم زد تا نه بلکه مر دیده شویم بلکه تا بهتر ببینیم و از کرجح و بس کوجه‌های نرفته زندگی عبور کنیم.

این‌ها نگاه‌های آلوده‌ای است، اجزا و مقومات فرهنگ که از پس غباری به زندگی نگریسته می‌شود.

چشم‌ها را باید شست
چون دیگر باید دید^(۵)

و این کتاب که در واقع در پاسخ به پیشنهاد دوست ناشریست که هم رفیق شفیق است و هم درد آشنای به فرهنگ اهالی آن، در راستای شناخت و تشخیص آن نگاه یا جوجانه و آنگاه، راستداد جور دیگر کردن نگاه و نوع دیدمان نگاشته شده است. این راستا هم و همتش رفتن از یلکان تاریخ به اندرون اوست و برآمدن بر فراز تاریخ بو که چنین افتد و چنان بُود!

آستانه - بهار ۱۳۹۳